

دوره‌ی

محمد تقی



تصویر برگزیده: علی عطایی

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، دوران ابتدایی زندگی هر انسان به سه بخش تقسیم شده است که هر بخش، هفت سال از زندگی را شامل می‌شود. از هفت سال اول و دوم به مقتضای بحث می‌گذریم. توصیه‌ی پیامبر بزرگوار به اولیای تربیتی این است که در هفت سال سوم زندگی فرزندت، او را «وزیر» خویش قرار ده.^۱

«وزیر» در لغت به معنای مشاور و همراه فکری است. می‌توان از این توصیه و فرمان تربیتی پیامبر اسلام نتیجه گرفت که فرزندان در این سن که تقریباً با دوران بلوغ و نوجوانی هم‌زمانی دارد، شایسته‌ی آن‌اند که از اندیشه و تفکرشان استفاده و بهره‌برداری شود. زیرا فکر و ذهن و تعقلشان به درجه‌ای رسیده است که باید آن‌ان را چون مشاور و خردمند در کنار خویش بنشانیم و از نظرات و دیدگاه‌هایشان بهره بگیریم.

متأسفانه تجربه نشان می‌دهد که اولیای تربیتی کماکان به نوجوان در این سن و سال به دیده‌ی «کودک» می‌نگرند و کمتر موقعیتی به عنوان هم‌فکر و مشاور برایشان در نظر می‌گیرند. در مدارس دستورات و فرمان‌ها از بالا صادر می‌شوند و نوجوانان مدارس راهنمایی و حتی جوانان دبیرستانی ما، کمتر نقشی در تصمیم‌سازی و تصویب مقررات و قوانین دارند. حتی در موضوعاتی که کاملاً دانش‌آموزان ذی‌نفع هستند، ما تصمیم می‌گیریم و معمولاً برای آن‌ان شأنی به عنوان تصمیم‌گیرنده یا حتی پیشنهاددهنده قائل نیستیم.

چه مانعی دارد که با رعایت حدود زمانی و محدودیت‌های تعریف شده، برنامه‌ی آزمون‌های نیم‌سال را تعدادی از دانش‌آموزان به نمایندگی از دیگران بنویسند؟ چه اشکالی دارد با رعایت ضوابطی که تعیین می‌کنیم، آن‌ان بوستان یا پارکی را انتخاب کنند که قصد داریم، آن‌ها را برای تفریح بدان‌جا ببریم؟ و ...

نوجوانان در این سن و سال هر روز با موارد گوناگونی روبه‌رو می‌شوند که احساس می‌کنند، اگر خود در مقام تصمیم‌گیرنده بودند، بهتر تصمیم می‌گرفتند و بهتر اجرا می‌کردند و افسوس می‌خوردند که چرا باید چوب خودرایی و احساس عقل کل بودن بزرگ‌ترها را بخورند. نپایدی که در این شماره در موردش به بحث می‌نشینیم، مربوط به این موضوع است.

خود را دانای مطلق ندانیم

تجربه‌ی سال‌ها کار در محیط‌های گوناگون آموزشی به من آموخته است که اگرچه کودکان و به عبارت دیگر دبستانی‌ها توقع دارند که بزرگ‌ترها «همه‌چیز» را بدانند و از «همه چیز دان‌ها» لذت می‌برند و آن‌ان را می‌ستایند، اما نوجوانان با آن‌ان که خود را «عقل کل» می‌دانند، رابطه‌ی خوبی ندارند. این تغییر و دگرگونی در سلیقه‌شان، هماهنگ با تکامل عقلی و فکری نوجوانان صورت می‌گیرد. نوجوان هنگامی که به بلوغ عقلی و فکری نزدیک می‌شود، آرام‌آرام می‌فهمد که پدر، مادر یا معلمش آن‌چنان که قبلاً تصور می‌کرد، یا خودشان ادعا می‌کنند، همه‌چیز را نمی‌دانند و هنگامی که با ادعای گزاف «من همه‌چیز را می‌دانم» روبه‌رو می‌شود، برمی‌آشوبد.

در مدرسه‌ها و خانه‌های ما جلوه‌های گوناگونی از این «دانای مطلق بودن» را می‌توان یافت. بارها دیده‌ایم که ناظم یا معلمی در مقام اعتراف‌گیری از دانش‌آموز متخلفی می‌گوید: «من همه‌چیز را می‌دانم، اما دوست دارم خودت برایم بگویی!» بارها دیده‌ام که معلمان در مقام «عقل کل بودن»، وقتی پاسخ پرسش دانش‌آموزی را نمی‌دانند، به جای آن‌که صادقانه از عبارت «نمی‌دانم» استفاده کنند، به ترفندهای گوناگون و گاه ناشایستی دست بازدهند. گاهی پرسش‌کننده، به بهانه‌ی پرسیدن سؤال بی‌مورد و اخلال در کلاس، اخراج شده است. گاه معلم آسمان و ریسمان را به هم بافته است تا از بیان «نمی‌دانم» خودداری کند. گاهی نیز به حدس و گمان اندک، به پرسش مطرح شده، پاسخ ناصحیح داده است و هنگامی که روز بعد، اشتباهش برملا شده و دانش‌آموز پاسخ صحیح را ارائه داده است، باز هم خود را از تک و تاز نینداخته و گفته است: «پاسخ من هم صحیح است!»

وزارت

اختیاری

ضرب المثلی عربی و معروفی در افواه عوام رایج است که می گوید «لا أدری نصف العلم» (نمی دانم، نیمی از دانستن است). چرا اولیای تربیتی از بیان «نمی دانم» در هراس اند؟ شعری منسوب به دانشمند بزرگ ابوعلی سینا را باید آویزه گوش کنیم که گفت:

تا بدان جا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم

در دوره ی نوجوانی، پرسش از پدر و مادر ممکن است رنگ دیگری بگیرد. گاه ممکن است جنبه ی جنسی داشته باشد و نوجوانان از تولیدمثل بپرسند. پاسخ های ناسنجیده ی ما این نتیجه گیری را به نوجوان می دهد که برای پاسخ این گونه پرسش ها، نه به سراغ بزرگ ترها که به سراغ هم سالان خویش برود. عواقب چنین مراجعاتی از پیش معلوم است. از طرف دیگر، نوجوانان نسبت به «جمالات کلیشه ای» ما که حاکی از علم و آگاهی مطلق است، حساسیت نشان می دهند.

وقتی به عنوان معلم، نوجوان مشکل دار یا ناسازگاری را در برابر خود قرار می دهیم و به او می گوئیم: «من احساسات تو را درک می کنم»، نه تنها تأثیر مثبتی در او ندارد، بلکه مایه ی رنج و آزار او می شود.

زیرا هر نوجوانی خود را و احساساتش را منحصر به فرد و غیر قابل مقایسه با دیگران می داند. همواره به گونه ای خود را معرفی می کند که گویی چنین تجربه ای از زندگی را هیچ فرد دیگری نیاز موده است. پس طبیعی است که جمالاتی این چنین، به جای اثر مثبت، تأثیر منفی خواهد داشت. عباراتی نظیر «من هم که به سن تو بودم...» نیز تأثیری همانند آن چه گفتیم خواهد داشت. آنان گوش شنوایی برای چنین خاطراتی که معمولاً بیان قوت ها و توانایی های ماست، و نشان می دهد چه نوجوان خوب، درس خوان و مؤدبی بوده ایم، ندارند.

اگر هم به صحبت های ما گوش فرا دهند، باز هم باور ندارند که ما دوره ی نوجوانی را این همه خوب و «مثبت» گذرانده ایم. خدا نکند روزی کارنامه های تحصیلی چنین پدران و مادرانی در انباری منزل پیدا شود و به دست نوجوانان بیفتد. یا پدر بزرگ و مادر بزرگ، خاطرات بدون سانسور خود را بیان کنند و آن گاه ضعف ها و کمبودهای ما رخ نمایند.

یکی دیگر از جلوه های «دانای مطلق بودن» پیش بینی های قاطع ما درباره ی آینده ی فرزندان یا دانش آموزانمان است. اعتماد بیش از حد به دانایی و آگاهی خود یا ناآگاهی از اصول تربیتی، گاهی ما بزرگ ترها را به ورطه ی پیش بینی های ناصواب درباره ی آینده ی نوجوانان می اندازد. عباراتی نظیر: «من مطمئن هستم تو به جایی نمی رسی»، «با این وضع، حتماً پشت کنکور دانشگاه خواهی ماند» و «بالآخره بی کار و سربار جامعه خواهی شد»، نشان دهنده ی آن است که ما بزرگ ترها به قدری خود را عالم و آگاه می دانیم که حتی از آینده ی تحصیلی و شغلی آنان با قاطعیت خبر می دهیم.

پرهیز از چنین پیش بینی هایی از جانب معلمان و مربیان، اهمیتی دوچندان دارد. زیرا متأسفانه یا خوش بختانه، ما مربیان از قدرت فوق العاده و بی نظیری بهره مندیم و بسیاری از پیش بینی های ما به راستی در آینده به وقوع می پیوندند. اما به جای آن که با این پیش بینی ها نوجوانان را برای آینده آماده کنیم، آنان را ناخودآگاه به سوی آینده ی نامطلوبی که ترسیم یا پیش بینی کرده ایم، سوق می دهیم. آخرین کلام و توصیه ی نوشتار حاضر این است که در مقابل نوجوانان، به آگاهی بیش از حد و دانای مطلق بودن (به هر یک از اشکالی که برشمردیم) تظاهر نکنیم و به جای آن، برای ادای عبارت «نمی دانم» تمرین کنیم.



زیرنویس

۱. قال رسول الله (ص): الولد سيد سبع سنين و عبد سبع سنين و وزير سبع سنين [کتاب مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵].